

بدمانه رود خانه رسیدند و چون قدری بالا رفتند ایوانس
با کف دست خود آب برداشته و طعم آنرا چشید ولی
فورا آب را از دهان بیرون ریخت کمی دورتر دوباره امتحان
کرد و گفت عیبی ندارد و هر دو با کمال رغبت مشغول
نوشیدن آب شدند .

اما ایوانس بیطاعت گردیده و گفت « اینطور خیلی
طول دارد » نگاه بوضع خطرناکی در قسمت جلوی قایق
دراز کشیده لبها را باب رودخانه نهاد و بنای مکیدن
گذاشت . همینکه از نوشیدن آب فارغ شدند قایقرا میان
نیزار کوچک کنار رودخانه کشیدند و در صدد برآمدند
که میان درختهای جنگل مشرف بر رودخانه پیاده شوند
ایوانس گفت « باید از اینجا هسته بطرف دماغه
رفته و پس از یافتن بوته هائی که انجاست راه مستقیمی
برای وصول بمقصد پیدا کنیم »

هوگر گفت « بعقیده من بهتر این بود با قایق دوری
زده بانجا برسیم » بنا بر این دوباره قایق را از نیزار
بیرون آورده و رو بدریا مشغول بارو زدن شدند ^{بجای}
در امتداد ساحل دریا سیر نموده به نقطه ای ^{که} دستها
بوته ها سبز شده بود رسیدند در اینجا پیاده ^{شدند} و قایق
سبک را بکنار کشیدند نگاه بطرف کناره جنگل ^{و قایقرا}

جائی که شکاف پهلوی رودخانه و دسته بوته ها را در يك خط میدیدند .

ایوانس یکی از ابزار قایق را که نوک آن محزبه سنگ صیقلی بود همراه بر داشت

هوآر که پاروی قایق را بدست گرفته بود اظهار

داشت و حال باید باستقامت همین خط جلو رفت و در

ساحل رودخانه نباتات نمو زیادی داشت از وسط ریشه

درختان بزرگ گیاههای قوی میکی که هنوز اسمی برای

انها تعیین نشده است . روئیده و برآنها مانند بادبزنهای

سبز عظیمی رو بهخاشیه مرئی آسمان ای افراشته بود

چند پیچ بارکهای براق و کلهای بسیار بساقه هر درخت

پیچیده و نظر را بطرف خود جلب می کرد . بر سطح

مستوی و آرام رود وسط جنگل که اینک منظر جویندگان

کنج بود برآهای بیضی و کلهای سفید و درخت نباتی که

شباهت به نیلوفر ای داشت گسترده بود قدری دورتر

در نقطه که رود خانه پیچی خورده و از نظر غایب می

شد اب دفعتا جوش زده و تشکیل ابشار خروشان میداد

ایوانس گفت : ((خوب حالا ؟)) هوآر جواب

داد : (ما قدری از راه راست منحرف شده ایم وقوع این

قضیه را هم بایستی انتظار داشت)

انگاه بر کشت و بسایه تاریک و خنک جنگل پشت سر خود شان که مستغرق سکوت بود نظری افکند بعد اظهار داحت : (هر گاه ما قدری هم بالا و پائین برویم ممکن است باخذ نتیجه موفق هویم)

ایوانس گفت (شما گفتید -)

هوکر کلامش را قطع کرده گفت (او گفت در انجایک

توده سنک است)

باید از اینطرف بقدری طی مسافت گرد تا برو دخانه

برسیم سپس لازم است اطراف را بدقت بسنجیم از میان

یک صف جگن بوته های انبوه و نهالهای تازه گذشتند

ابتداء راه پیمائی برایشان نهایت صعوبت را داشت ولی

رفته رفته بدرخت های بزرگتر رسیدند که از خلال آنها

عبور بسهوات میسر می شد بجای حرارت سوزان افتاب

در زیر سایه های درختان تناور جنگل هوایی اندازه

خنک شد و بالاخره درختها حال ستونهای بلندی را داشت

که چادر سبزی را در بالا نگاه داشته باشد کلهای سفید

وحشی از ساقه های آنها اويزان بود و اقسام پیچهای خود

رو هر يك را بدیگری متصل می نمود سایه پر رنگ

تر می شد .

ایوانس شروع بلرزیدن نمود و گفت : پس از

انهمه گرمی اینجا بچقدر سرد مینمایند ؟
 هوکراظهار داشت : « امید وارم ما از خط مستقیم
 منحرف نشده باشیم »

در همان موقع میان تار یکی جنگل در فاصله زیاد
 روغنائی دیدند از خلال درختان اشعه سفید و گرم آفتاب
 بزمین سبز میتابید . بساط سبز زمین نیز مملو از گلهای
 رنگا رنگ بود انگاه صدای جریان آب بگوششان رسید
 هوکر گفت : « این رود خانه است و ما حالا باید
 نزدیک بان باشیم »

مردو نفر مدتی بهم نگاه کردند .

ایوانس اظهار نمود : « خوب است ابتداء قدری
 رویائین برویم »

انها اهسته قدری براه افتادند و ضمناً بیا نهایت
 کنجکاو مشغول وقت در اطراف خود بودند تا کهان
 ایوانس ایستاد و فریاد زد : « این چه چیز است »

هوکر بنقطه ای که انگشت او مینمود چشم دوخت
 در موقعیکه ایشان یکی از برجستکیهای ملایم زمین را می
 پیمودند چیزی که درست ماهیت آن معلوم نمی شد دیدار
 گشته بود بعد رفته رفته او شروع به تشخص آن نمود .
 او با قدمهای سریع رو بجلو حرکت کرد تا بدنی که منعلق

بدست و بازوی منقبض بود کاملاً مرئی گشت دست در
روی قبضه ایزاری بود که همراه داشت و آن هشی بجسد
یک نفر چینی و برو در افتاده بود آن دو نفر نزدیک هم
ایستاده و بدون رد و بدل کردن يك کلمه مدتی بان جسم
بیجان که دیدارش بغال نيك نبود خیره خیره نگریسته .
در همان نزدیکی بیلی شبیه بیاروی قایق های چینی افتاده
و قدری دور تر در بغل سوراخی که تازه کنده بودند
يك توده سنگ ریزه متفرق دیده میشد

هوکر در حالتی که کلوی خود را صاف میکرد
اظهار داشت بیش از ما يك نفر اینجا آمده است .
در همان موقع ایوانس شروع به اظهار تغییر نموده
و پاهای خود را زمین می گوید

هوکر رنگش سفید شد اما چیزی نگفت با قدمی
آمسته رو بجسد چینی حرکت کرد و چون بان نگریست
مشاهده کرد که گردن اماس کرده و ارغوانی رنگ است
و دستها و میچها ورم زیاد دارد باین منظر دیگر اهتفاتی
نکرده و بطرف حفره رو برگردانید ولی فریادی از تعجب
کشید و ایوانس را که آمسته از پشت سر او می آمد صدا
کرد ای احمق هنوز اینجا است و دست نخورده است .
بعد دوباره بر گشت و بجسد آن مرد چینی نظری افکند

و بار دیگر چشم بطرف سوراخ بر گردانید
 ایوانس بسرعت رو بان دوید . نیمه سوراخ را
 چینی بینوا کنده بود در بهلوی ان مقداری مسکوکات
 طلا با رنگ زرد تیره برق میزد . او خم شد و درون
 حفره را نگریدست و با دست خالی خاکها را عقب میزد
 و بعد بسرعت یکی از همسهای سنگین را برداشته بالا
 آورد وقتی این کار را می کرد خار کوچکی بدستش فرو
 رفت او ان خار نا چیز را با انگشت دست دیگر بیرون
 آورد و شمش را بلند کرده بعد بوجد تمام گفت :
 « فقط طلا یا سرب تا این اندازه ممکن است وزین باشد
 هرگز هنوز بجنازه ان مرد چینی نگاه میکرد و حال
 بهت داشت .

بالاخره گفت : « این مرد رفقای خود را اغفال
 کرده و تنها باینجا آمده است بعد دچار مار کشنده ای
 شد و مقتول گردیده . . . اما من حیرت دارم چگونه
 این نقطه را پیدا کرده است »

ایوانس شمش را بدست گرفته ایستاد و جودجنازه
 یکنفر چینی چه اهمیتی داشت ؟

گفت « ما باید گنج را از اینجا خارج کرده و
 بجای امنی برده محفوظ نماییم حرف در این است چگونه

انرا بقایق باید رسانید .

او کت خود را از تن در آورده و بروی زمین گسترده
و دو سه شمش را در وسط آن گذاشت در همان حال
ملفتت شد که يك خار كوچك ديگر پوست تن او را
سوراخ نمود .

انوقت گفت خوب این اندازه ایست که ما می توانیم
از مهد حمل و نقل آن برائیم نگاه ناکهان با چشم و
فضب حیرت انگیزی بر فیشش گفت : بچه چیز اینطور
خیره خیره نگاه می کنی ؟

هوکر رو باو کرد و جواب داد (من در برابر
این هیچ تاب مقاومت ندارم) و در انحال با سر اشاره
بطرف جنازه کرده و گفت :

« خیلی عیبیه است به — »

ایوانس گفت (یاو) می گوئی همه چینهیا بهم
هبامت دارند

هوکر بصورت او نکاهی کرده اظهار داشت (در
هر حال من مجبورم قبل از اینکه دست بطرف کنج دراز
کنم این جنازه را بخاک بسپارم

ایوانس، جواب داد : « احمق نشو بگذار نمش
ببحال خودش باشد

هوكر مرده بود سپس چشمان خود را بدقت روی
خاك قهوه ای رنگ زمین اطراف محوطه گردش داد و
همینقدر زیر لب گفت وضع موحشی است

ایوانس اظهار داشت گفتگو در این است که با
این شمش ها چه باید کرد آیا باید آنها را در همین
نقطه دوباره دفن کرد یا باید همراه خرد بقایق برد؟
هوكر فکر می کرد دیدگان مبهوت او میان تنه و
ساقهای طویل درختان گردش کرده و بالاخره بنوک درختان
که برکهای سبز آنها در معرض افتاب بود متوجه میشد
همینکه دوباره چشمش بصورت ای رنگ چینی مقنول
می افتاد بدنش مرتعش میشد و با چشمان کنجکاو
باعماق خاکستری رنگ نقاط دور نجنکل خیره میشد .

ایوانس گفت شمارا چه میشود شما خود را کم
کرده اید ؟

هوكر در جواب گفت بهر حال بهتر این است
که طلا را از این نقطه ببریم .

انگاه گوشه های یقه کت را بدست گرفت و ایوانس
گوشه های دامن کت را گرفت و انرا بلند کردند
ایوانس گفت از کدام راه ؟ بطرف قایق باید

• چون چند قدمی برداشتنند ایوانس اظهار نمود:
 • خیلی عجب است بازوهای من بر اثر بار و زدن هنوز
 درد دارد • یعنی چه درد شدت می کنند و من باید
 استراحت کنم • آنگاه زمین گذاشتند رنگ ایوانس سفید
 شد و قطرات کوچک عرق بر پیشانی او نمایان گردید
 • در هر حال این جنگل خفه است و هوای جاری
 ندارد • بعد با حالت تغیر و تشدد استنجدید و بی موقعی
 فریاد زد •

• فرضاً ما تمام روز را در اینجا بانتظار بگذرانیم
 چه حاصل دارد دستی برسان و کمکی بده شما از وقتی
 که نعل چینی را دیده اید جز او و ناله کاری ندارید •
 هوکر بدقت بچهره رفیقش نگاه می کرد او کم
 کرد و آنگاه شمش های طلا میان آن بود بلند کردند
 قریب صد ذرع دیگر بسکوت راه پیمودند ایوانس بسختی
 نفس میکشید بر رفیقش گفت مگر شما نمی توانید حرف
 بزنید • ؟

هوکر از او سؤال کرد شما را چه میشود؟ ایوانس
 پایش لغزید و بعد بتعدد آنگاه از دست خود رها کرد
 چند لحظه خیره خیره هوکر نگاه کرد آنگاه فریاد کرده
 بهر دو دست کلوی خود را گرفت هوکر گفت بمن نزدیک

نشو و بعد با صدائی که همچان ان کمتر بود علاوه کرد
 د من تا يك دقیقه دیگر بهتر میشوم .
 اما دفعتا قوه ایستادن و تکیه بدرخت از او سلب
 شد و ایسته ایسته پاهایش سر خورده و دستس از ساقه
 درخت رها شد و بشکل توده پهای درخت افتاد دستها
 را مشت کرده صورتش از درد منقبض شده و قلاق و
 اضطراب غریبی داشت

هوگر باو نزدیک شد ایوانس با صدائی ضعیف
 ناله بر آورد که بمن نزدیک نشو و طلا را دوباره در
 میان کت بگذار

هوگر گفت ایا از دست من کاری ساخته است
 ایوانس جواب داد (طلا را روی کت بگذار)
 وقتی هوگر همشمارا روی کت می گذاشت احساس کرد
 که خار نازکی به نوک شست او فرو رفت بدست خود
 نگاه کرد و خار نازکی دید که طول ان شاید بیش از
 ربع کرم نبود

ایوانس فریاد نا مفهومی کشید و در غلطید همان
 هوگر از حیرت باز ماند و بحال دهشت و حیرت يك
 لحظه بخار نظر دوخت بعد بطرف ایوانس که بدنش
 بی اختیار منبسط و منقبض می شد و ستون فقرات ظهرش

بیخود کنج و راست میشد متوجه گشته انگاه از میان درختان و شبکه های پیچها به نقطه ای که در میان سایه تاریک و خاکستری رنگ جنگل جنازه ان مرد چینی با لباس ای افتاده و از این فاصله بوضع مبهمی دیده می شد نظاره کرد و سپس فکرش متوجه علامت های گوشه نقشه محل اختفای کنج گردید و در يك لحظه آنچه باید بفهمد فهمید !

انوقت فریاد کشید خدایا بفریادم برس زیراخارها شبیه خارهای زهر الودی بود که پیش از این هم دیده بود حالا ملتفت شد که مقصود چانگهی از اطمینانی که بمصونیت کنج خورد داشت چه بود و اینک فهمید که معنی لب خند اخری او چه بود !

ایوانس را صدا زد اما او ساکت و بیحرکت بود جز اینکه اعضای بدنش بوضع دهمت خیزی مرتعش بود سکوت عمیقی بر جنگل استیلاء داشت

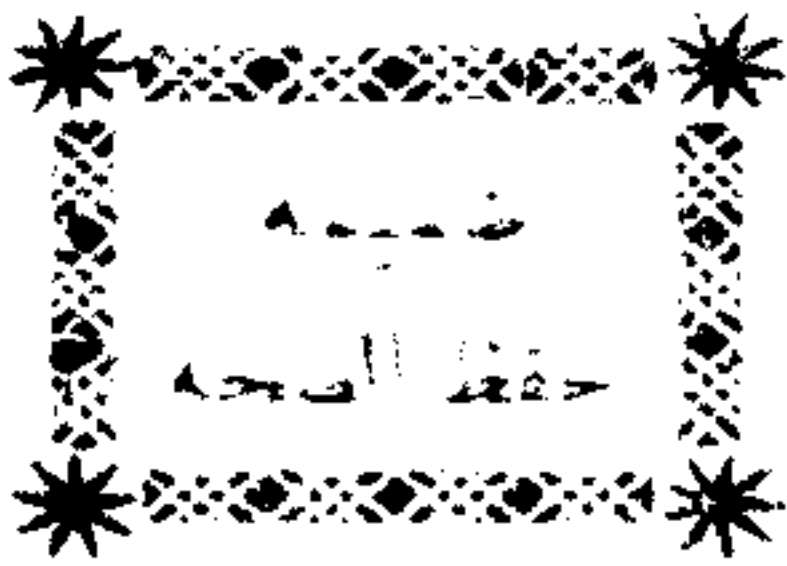
هوگر دیوانه وار شروع بمکیدن ان نقطه شستش که خار فرو رفته بود نمود و برای حفظ جان عزیز سخت می مکید اما در همان حال بدون مقدمه درد عجیبی در بازوان و عانهای خود احساس نمود و دید که دیگر انگشتانش باشکال خم میشود انوقت دانست که مکیدن شست

هم حاصلی ندارد .

دست از هر کوششی بر دامت و پهلوئی نوده همشها
 بزمین نعمت و زنج را بروی دستها تکیه داد و ارنجها
 را روی زانو نهاد و چشمش بدن ارزان و منقبض رفیقش
 دوخته شد آب خند چانگهی بار دیگر بخاطرش آمد درد
 هواناکی بطرف حلقومش متوجه شد و دائماً بر وسعت
 دامنه ان میافزود بالای سراو در فاصله خیلی بعید نسیمی
 بر کهای درختان جنگل را باهتزاز آورده و در میان تاریکی
 جنگل بر کهای سفید کل مچهلوی ارزان ارزان در فضا
 بالا و پائین رفته بالاخره بزمین افتاد .

انتهی

(بیچہ داری)



رای سال سیم مدارس متوسطہ نسوان ❀

تألیف

آقای آقامیرزا محمد حسین مدرس نھاوندی

لم تدریح طبیعی و ریاضیات مدرسہ مبارکہ دار الفنون

از نشریات کتابخانہ اقبال

طبع اول

سکتا ہے۔
 جامعہ اسلامیہ
 ۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ مجلس زقار مجلس
 مجلس تشیبات نصاب اچھا کتابیہ
 ۲۔ اساتذہ جامعہ
 اور اراکین دارالترجمہ
 ۳۔ طلبہ مین
 ۴۔ طلبہ مین
 ۵۔ طلبہ مین
 ۶۔ طلبہ مین
 ۷۔ طلبہ مین
 ۸۔ طلبہ مین
 ۹۔ طلبہ مین
 ۱۰۔ طلبہ مین
 ۱۱۔ طلبہ مین
 ۱۲۔ طلبہ مین
 ۱۳۔ طلبہ مین
 ۱۴۔ طلبہ مین
 ۱۵۔ طلبہ مین
 ۱۶۔ طلبہ مین
 ۱۷۔ طلبہ مین
 ۱۸۔ طلبہ مین
 ۱۹۔ طلبہ مین
 ۲۰۔ طلبہ مین
 ۲۱۔ طلبہ مین
 ۲۲۔ طلبہ مین
 ۲۳۔ طلبہ مین
 ۲۴۔ طلبہ مین
 ۲۵۔ طلبہ مین
 ۲۶۔ طلبہ مین
 ۲۷۔ طلبہ مین
 ۲۸۔ طلبہ مین
 ۲۹۔ طلبہ مین
 ۳۰۔ طلبہ مین
 ۳۱۔ طلبہ مین
 ۳۲۔ طلبہ مین
 ۳۳۔ طلبہ مین
 ۳۴۔ طلبہ مین
 ۳۵۔ طلبہ مین
 ۳۶۔ طلبہ مین
 ۳۷۔ طلبہ مین
 ۳۸۔ طلبہ مین
 ۳۹۔ طلبہ مین
 ۴۰۔ طلبہ مین
 ۴۱۔ طلبہ مین
 ۴۲۔ طلبہ مین
 ۴۳۔ طلبہ مین
 ۴۴۔ طلبہ مین
 ۴۵۔ طلبہ مین
 ۴۶۔ طلبہ مین
 ۴۷۔ طلبہ مین
 ۴۸۔ طلبہ مین
 ۴۹۔ طلبہ مین
 ۵۰۔ طلبہ مین
 ۵۱۔ طلبہ مین
 ۵۲۔ طلبہ مین
 ۵۳۔ طلبہ مین
 ۵۴۔ طلبہ مین
 ۵۵۔ طلبہ مین
 ۵۶۔ طلبہ مین
 ۵۷۔ طلبہ مین
 ۵۸۔ طلبہ مین
 ۵۹۔ طلبہ مین
 ۶۰۔ طلبہ مین
 ۶۱۔ طلبہ مین
 ۶۲۔ طلبہ مین
 ۶۳۔ طلبہ مین
 ۶۴۔ طلبہ مین
 ۶۵۔ طلبہ مین
 ۶۶۔ طلبہ مین
 ۶۷۔ طلبہ مین
 ۶۸۔ طلبہ مین
 ۶۹۔ طلبہ مین
 ۷۰۔ طلبہ مین
 ۷۱۔ طلبہ مین
 ۷۲۔ طلبہ مین
 ۷۳۔ طلبہ مین
 ۷۴۔ طلبہ مین
 ۷۵۔ طلبہ مین
 ۷۶۔ طلبہ مین
 ۷۷۔ طلبہ مین
 ۷۸۔ طلبہ مین
 ۷۹۔ طلبہ مین
 ۸۰۔ طلبہ مین
 ۸۱۔ طلبہ مین
 ۸۲۔ طلبہ مین
 ۸۳۔ طلبہ مین
 ۸۴۔ طلبہ مین
 ۸۵۔ طلبہ مین
 ۸۶۔ طلبہ مین
 ۸۷۔ طلبہ مین
 ۸۸۔ طلبہ مین
 ۸۹۔ طلبہ مین
 ۹۰۔ طلبہ مین
 ۹۱۔ طلبہ مین
 ۹۲۔ طلبہ مین
 ۹۳۔ طلبہ مین
 ۹۴۔ طلبہ مین
 ۹۵۔ طلبہ مین
 ۹۶۔ طلبہ مین
 ۹۷۔ طلبہ مین
 ۹۸۔ طلبہ مین
 ۹۹۔ طلبہ مین
 ۱۰۰۔ طلبہ مین